

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی  
۱۶ مارچ ۲۰۲۴

## «سلیطه» توئی، انسان آزاده منم!

واژه «سلیطه»، چند روزی که در شبکه‌های اجتماعی ترند شده است. در شرایطی که واکنش‌ها به ماجرای جر و بحث زن معترض با یک آخوند در درمانگاهی در قم در شبکه‌های اجتماعی ادامه دارد و مقام‌های قضائی نیز دستورهای لازم را برای رسیدگی به این حادثه صادر کرده‌اند، برخی جریان‌ها نیز در واکنش به این ماجرا کمپین «من سلیطه‌ام» به راه انداخته‌اند.

در مقابل، مخالفان استفاده از هشتگ «من سلیطه‌ام» از هشتگ «زن آزاده منم» استفاده می‌کنند. به‌نظر «من سلیطه‌ام»، موضع درستی نیست و چه خواهیم و چه نخواهیم گرایش ارتجاعی مردسالاری را در جامعه تقویت می‌کند. به عبارت دیگر، بخش آزادی‌خواه و برابری طلب و آگاه جامعه چه مثبت و چه منفی نباید از واژه‌هایی استفاده کند که مختص فرهنگ مردسالار و جمهوری اسلامی زن‌ستیز و آزادی‌ستیز است.



حسین جلالی، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس ایران، به سایت دیدبان ایران گفت: «وظیفه روحانی این بود که از این صحنه ابتذال و ناهنجاری عکس بگیرد و مانند هر شهروند مسئولی گزارش دهد، قوانین اسلامی و قانون حجاب که شورای نگهبان هم آن را تأیید کرده چنین اجازه‌ای به شهروندان می‌دهد.»

اشاره جلالی به تائید «قانون حجاب در شورای نگهبان» در حالی است که لایحه «عفاف و حجاب» هنوز به تائید شورای نگهبان نرسیده است.

میثم نیلی، مشاور وزیر ارشاد اسلامی، هم گفته است: «بخشی از برخورد قضائی با جرایم عمومی، مبتنی بر تشخیص تصویر مجرمان است. عکس گرفتن از کسی که در ملا عام کاری بر خلاف شرع و قانون و عرف انجام می‌دهد خودش عرف روزگار رسانه است. اگر آن طلبه صبور از وضع آن فرد متوهم و هتاک عکس هم گرفته بود، خطا نکرده بود.» پس از اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ و جنبش «زن، زندگی، آزادی» و گسترش مخالفت‌ها با پوشش اسلامی اجباری، قوه قضائیه لایحه «عفاف و حجاب» را تنظیم کرد و مطابق مقرارت ایران برای تصویب به دولت فرستاد. به این لایحه اما ایرادهای متعددی گرفته شده و فعالان حقوق زنان هم می‌گویند که هدف از آن مقابله و «سرکوب قانونی» مخالفت‌ها با حجاب اجباری است.

گفته می‌شود، لایحه حجاب و عفاف که برای رفع شبه‌ها و ابهام‌های آن از طرف شورای نگهبان به مجلس اعاده شده است، به‌زودی نهائی می‌شود.

زنی در درمانگاهی در شهر «مقدس قم؟!»، محکوم و قاطع در مقابل آخوندی ایستاد و با تمام قدرت فریاد می‌زند «با اجازه کی از من عکس گرفتی؟! زنی که در گوشه‌ای از درمانگاه کودکی را بغل کرده و در حالی که روسری از سرش افتاده بود، یک مرد آخوند یک با گوشی موبایلش از او عکس و فیلم می‌گیرد.

درگیری این زن که اکنون به «زن قمی» مشهور شده، با مرد آخوند بر سر «پاک کردن تصویر گرفته شده» حمایت گسترده کاربران شبکه‌های اجتماعی را به‌همراه داشت و بار دیگر بحث سرکوب زنان به واسطه حجاب اجباری، حق بر بدن و حریم خصوصی را برجسته کرد. بحث درباره قوانینی که به واسطه نقض حریم خصوصی زنان و حق آن‌ها بر بدن برای پوشش اختیاری، به افراد این امکان را می‌دهد تا به روش‌های مختلف در نوع پوشش زنان دخالت و درباره آن تصمیم‌گیری کنند.

ابتدا هشتگ‌های #مادر\_قمی و #گوشیتو\_بیار\_بالا به سرعت در واکنش به اقدام این فرد در شبکه اجتماعی ایکس(توییتر سابق) داغ شد و کاربران بار دیگر به سرکوب زنان به واسطه حجاب اشاره کردند.

اما این حمایت با واکنش برخی کانال‌های تلگرامی نزدیک به حکومت و کاربران موسوم به «ارزشی» که زن درگیر شده با روحانی را «سلیطه» خطاب کردند، شکل دیگری به خود گرفت.

این بار زنان از هشتگ‌های #من\_سلیطه‌ام و #ما\_سلیطه‌ایم برای بیان اعتراض خود استفاده کردند.

اکنون که چندین روز از آغاز این «کارزار» می‌گذرد، همچنان این هشتگ‌ها ترندهای ایکس(توییتر سابق) در ایران هستند و زنان با استفاده از این هشتگ‌ها صدای اعتراض‌شان را بلند کرده‌اند. هم‌زمان بحث‌های زیادی هم درباره استفاده از واژه «سلیطه» و قلب مفهوم آن جریان دارد.

در شبکه‌های اجتماعی بسیاری به معنی واژه «سلیطه» اشاره کردند که بار معنایی منفی آن به‌عنوان ابزاری برای سرکوب زنانی که در طول تاریخ برای برابری‌خواهی و به‌دست آوردن مطالبات خود مبارزه کرده‌اند، استفاده شده است.

در فرهنگ مردسالار «سلیطه» به زن آزاد و به اصطلاح «زبان‌دراز» اطلاق می‌گردد که به تعبیری مانند «هرزه» شکل ناسزا بگیرد. یعنی اساساً کلمه سلیطه به زنی نسبت داده می‌شود که زبان اعتراض دارد، بنابراین گفتن این که «من سلیطه‌ام» خواسته و ناخواسته همین گرایش مردسالار را تقویت می‌کند.

نباید چنین کمپینی راه انداخت و یا از چنین کمپینی دفاع کرد چرا که واژه «سلیطه چه در لغت و چه در عام معنی خوبی ندارد و وقتی چیزی معنی خوبی ندارد، دلیلی هم ندارد به خودمان نسبت دهم و با همان فرهنگ مردسالار «معنی لغتی را تغییر بدهیم.»

زبان اولین مرحله مبارزه در اعتراض به نابرابری و تبعیض و فرهنگ مردسالار است. از این جهت بسیاری معتقدند که بار معنایی مفاهیم را باید از قدرتی که به وسیله آنها قصد سرکوب و تحقیر دارد تقلید کرد تا آن را خنثی نمود. در برخی کشورها «سلیطه» جرم بود چرا که این زنان برهم زننده آرامش و ثبات جامعه تلقی می‌شدند. برای مثال در بریتانیا در سال ۱۹۶۷ بود که جرم «سلیطه» از قانون جرائم کیفری حذف شد. در قرون وسطی برای زنانی که «سلیطه» خوانده می‌شدند مجازات‌هایی در نظر گرفته شده بود که مرسوم‌ترین آن استفاده از دهان‌بند بود. برای تنبیه دهان‌بند را روی صورت زنان می‌بستند که امکان صحبت کردن را از آنها می‌گرفت.

در اوایل قرن بیستم درباره زنانی که برای تسلط بر بدن خود، تمایلات جنسی، جنسیت و احقاق حقوق برابر تلاش می‌کردند، واژه‌گانی مانند «هرزه» استفاده می‌شد که به هرزنکوهی یا سلات‌شیمینگ مشهور است.



شعار «هیز توئی! هرزه توئی! زن آزاده منم!» شعاری است که در واکنش به نقدهای منفی علیه شعار «زن، زندگی، آزادی» شکل گرفت.

شعار «هیز توئی! هرزه توئی! زن آزاده منم!» جواب دندان‌شکنی از سوی زنان به منتقدان و معترضان به آزادی زنان بود. زنانی که اگر روسری‌شان چند سانتیمتر عقب‌تر می‌رفت از اجتماع سنتی و متحجر دینی پس زده می‌شدند و آن‌چنان وجه اجتماعی خود را از دست می‌دادند که شاید دیگر قادر نبودند به زندگی عادی خود ادامه دهند. امروز زنان ایران برای اولین بار در تاریخ، رهبری یک جنبش قوی اجتماعی-سیاسی، آن‌هم در شرایط بسیار سخت و بغرنج جامعه ایران را به‌عهده گرفته‌اند و صدای آزادی و آزادمخواهی‌شان را به گوش جهان رسانده‌اند و در جواب تحجر و سنت چند صد ساله فرهنگ مردسالار جواب محکم و سنت‌شکنانه‌ای در قالب «هیز توئی! هرزه توئی! زن آزاده منم» سر دادند.

این شعار حاوی صفاتی که زنان آزادمخواه ایرانی دهه‌های طولانی به دوش کشیده‌اند که موجب خفقان و سکوت آنان در برابر بی‌عدالتی‌های جنسیتی و تبعیض‌های دینی و ناسیونالیستی بود. امروز زنان ایران آگاه و باورمند و پیشرو در خیابان و خانواده و جامعه برای حقوق انسانی خود ایستاده‌اند.

در سال گذشته و در جریان جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، شعارهای بسیاری از موضع سیاسی-طبقاتی باتولید شدند برای مثال، در جنوب ایران، دانشجویان دانشگاه خلیج فارس بوشهر شعار «نان، کار، آزادی، حجاب اختیاری» و «نان، کار، آزادی، مسکن، رفاه، آبادی» سر دادند. شعار دانشجویان دانشگاه تربیت معلم رجائی هم «دانشجو، کارگر، اتحاد اعتصاب» و «عدالت کجائی؟» بود. تجمع دانشجویان دانشگاه آزاد مرکز سوهانک با شعار «ما تماشاگر نمی‌خواهیم، به ما ملحق شوید» و ... برگزار شد. دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی نیز شعار «آهای آهای نشسته‌ها، مهسای بعدی از شما است» و «کردستان کردستان، چشم‌چراغ ایران» سر دادند. دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی کردستان هم با وجود تهدیدها و فشارهای اداره اطلاعات سنندج، تجمع اعتراضی برگزار کردند و اعتصاب دوهفته‌ای خود را ادامه دادند. شعار آنان نیز «ژن ژیان، ئزادی» و «از کردستان تا تبریز، فقر و فساد و تبعیض» بود.

در همین حال، شعار ابتکاری دانشجویان دانشگاه الزهراء تهران در رسانه‌های اجتماعی و فضای مجازی با استقبال زیاد کاربران مواجه شد؛ دانشجویان این دانشگاه در پاسخ به ابراهیم رئیسی که دانشجویان معترض را «مگس» نامیده بود، شعار دادند: «مگس هرزه توئی، زن آزاده منم»

دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی اصفهان هم روز چهارشنبه قانون تفکیک جنسیتی در سالن غذاخوری مرکزی دانشگاه را شکستند که این اقدام آنان با ممانعت حراست مواجه شد و دانشجویان در نهایت، سینی‌های غذا را به محوطه دانشگاه بردند. تفکیک جنسیتی در غذاخوری دانشگاه علوم پزشکی کردستان نیز شکسته شد.

فقط شعارهای تجمع‌های خیابانی نبود که جنس جنبش مهسا را از تمام جنبش‌های پیش از خود متمایز کرد بلکه تنوع روش‌های اعتراضی در آن بی‌سابقه بود.

دیوارنویسی، سوزاندن روسری، عمامه‌پرانی، بنرنویسی و آویزان کردن از محل‌های عمومی، ترانه‌های اعتراضی، رها کردن کبوتر و گذاشتن گل بر مزار و محل کشته شدن معترضان، درست کردن هزارها قایق و کشیدن هزارها رنگین کمان به یاد کیان پیر فلک، کودک نه ساله کشته‌شدن در جریان اعتراضات در ایزه توسط نیروهای امنیتی، برداشتن حجاب بازیگران سینما، انجام پرفورمنس‌هایی به یاد کشته‌شدگان و پخش آژیر انقلاب در محلات مختلف تهران همگی در سطحی بی‌سابقه انجام شد و نشان داد با وجود تمام سرکوب‌ها و سانسورها و قطع اینترنت و تهدیدهای شبانه‌روزی، چه اندازه ظرفیت اعتراض در جامعه ایران مهیاست.

پیش‌تر در اعتراض‌های آبان ۹۸ هم آتش زدن برخی حوزه‌های علمیه و دفاتر ائمه جمعه به‌عنوان مسببان بدبختی اقتصادی اتفاق افتاد اما ابتکارهایی چون روسری سوزاندن و عمامه‌پرانی از نظر نقش نمادینی که در نمایش نفرت عمومی و به‌ویژه جوانان از حکومت دینی ایفا کرد به مراتب پرنرنگ‌تر و فراگیرتر بود.

اما دستگاه روحانیت حاکم زن‌ستیز و آزادی‌ستیز، چون با به‌کارگیری سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام نتیجه‌ای نگرفتند به رذیلانه‌ترین ترفندها، آن‌هم دروغ و انگ‌زدن بی‌سر و ته پناه آوردند و می‌خواهند با انگ «فاحشه و هرزه» زدن به جسور و آگاه، خیزش سراسری به رهبری زنان را به بن‌بست بکشانند و خاموش کنند.

اما اکثریت شهروندان ایران، هرگز به دروغ‌های آخوندهای حاکم، هیچ خریدار و گوش شنوایی ندارند که هیچ، بلکه دختران و زنان ما در هر کوی و برزن در مقابل این انگ سزاوار خودشان، شعار می‌دهند: «هیز توئی هرزه توئی، زن آزاده منم!»

و این دروغ و انگ‌ها را آیت‌الله نبویان، این‌چنین فرموله کرده و گفته بود:

«۶۰ درصد معترضان شراب‌خوار، فاحشه و فاسقه‌اند. دختری که فاحشه بود خودکشی کرد و ضدانقلاب آن را گردن نظام انداخت!»

منظور او یلدا آقا فضل‌ی است که در چهارم آبان در تهران دستگیر شد و پانزده آبان او را به اصطلاح آزاد کردند اما پنج روز بعد به طرز مشکوکی جان می‌بازد.

حاکمیتی که بیش از چهار دهه تلاش کرده بود این باور را در جامعه مردسالار نهادینه کند که «ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است» و شعارهایش سرشار از گزاره‌های مردانه در اداره مملکت بود در جریان جنبش «زن، زندگی، آزادی» با اتفاق دیگری مواجه شد که تا پیش از این خود را برای مواجهه با آن آماده نکرده بود.

صف‌آرائی سراسری معترضان با شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» یا «ژن، زیان، نازادی» آغاز شد. شعاری که ساختار ظاهری ساده‌ای داشت اما ساحت آن مفاهیم عمیقی را نمایندگی می‌کند. ترکیب سه واژه قدرتمند «زن»، «زندگی» و «آزادی» روایت‌گر گویای سال‌ها خفقان و سرکوب علیه زنان در ایران بود و هویت جنبشی را بازنمایی کرد که برای انداختن طرحی نو به میدان آمده بود. «زن، زندگی، آزادی» نه تنها شعار که هویت انقلابی نوین به رهبری زنان است. انقلابی که به سرعت مرزهای ایران را درنوردید و جهان را مات و مبهوت شکوه و مطالبه‌گری خود کرد. البته هر گرایشی می‌تواند این شعار با افکار و آرای خود تفسیر کند اما این شعار نه تنها به نفع زنان، بلکه مردان و نهایتاً همه جامعه آزادی‌خواه و برابری‌طلب است.

هرچند که راوی این شعارها زنان بودند، اما مردان آزادی‌خواه و انقلابی هم در همراهی با زنان، مطالبه‌های بر حق آنان را فریاد زدند. شعارهایی مانند «از کردستان تا تهران، ستم علیه زنان» و «عدالت، آزادی، پوشش اختیاری» نشانه آشکار ظرفیت و قدرت جامعه ایران برای مبارزه با هرگونه نابرابری جنسیتی بود.

شعارهای «بیکاری، بیگاری، حجاب زن اجباری»، «تجاوز توی زندان، اینم بود توی قرآن» و «تجاوز، جنایت، لعنت بر این ولایت» از آن جمله است. جنبش «زن، زندگی، آزادی»، وقتی به نقطه اوج رسید که معترضان به صراحت برچیده شدن بساط حاکمیت زن‌ستیز و آزادی‌ستیز را خواستار شدند و زنان به عنوان رهبر و جلودار این مبارزه در برابر جمهوری اسلامی قد علم کردند.

شعارهایی مانند «گشت ارشاد بهانه است، اصل نظام نشانه است»، «حکومت ضد زن نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «کشتن برای روسری، تا کی چنین خاک برسری» علاوه بر این که ستم‌های جنسیتی تحمیلی بر زنان را آماج انتقاد قرار می‌دانند، مطالبه کلان معترضان را که براندازی حکومت بود، نمایندگی می‌کردند.

حالا دیگر بین حکومت و معترضان دو جبهه علنی متخاصم و آشتی‌ناپذیر وجود دارد، دستگاه مخوف و فاسد و مافیائی حاکم روحانیت، دستور کشتار و سرکوب شدید صادر کرده و انواع اتهام‌ها را به معترضان منتسب می‌کند. پیکارگران خواهان تغییرات بنیادی در جامعه ایران، نیز به صریح‌ترین شکل ممکن پاسخ دادند. فردای روزی که ابراهیم رئیسی، به دانشگاه الزهرا رفت و دانشجویان معترض را «مگس» خطاب کرد، شعار صریح و گزنده «هیز توئی، هرزه توئی، زن آزاده منم» در تمام ایران طنین‌انداز شد.

معترضان، با صدای بلند و رسای خود، حاکمیت زن‌ستیز را به «هرزگی» و «هیزی» محکوم کردند و با رفتاری تهاجمی در برابر انگ‌های حکومتی ضمن دفاع از خود فریاد «آزادی و آزادی» را رساتر از پیش سر دادند. برای همین است که خیلی‌ها این شعار را دومین شعار مهم جنبش انقلابی پس از شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌دانند. چراکه در یک جمله باشکوه و کوبنده کل حاکمیت مستبد و مردسالار را از همان نقطه‌ای که در آن ضعف داشت، به چالش کشاند.

فرمانده نیروی قدس سپاه بارها از واژگان «روسی، هرزه، تحفه، خائن، سگ دست‌پرورده خون آشام و تفاله‌های بی‌ارزش» در مورد آمریکا، عربستان و گروه‌های مخالف استفاده کرد.

فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران روز سه‌شنبه ۲۹ آذر ۱۴۰۱، در نخستین سخنرانی عمومی خود پس از آغاز اعتراضات سراسری در ایران، زنان و دخترانی را که حجاب اجباری را کنار گذاشته‌اند، در شمار زنان «باشرف» ندانست.

اسماعیل قآنی در جمع کادر نیروی قدس سپاه گفت: «در تمام این خیابان ولیعصر که راه بروید یک زن باشرف را نمی‌بینید که غیر محجبه باشد.»



از آغاز اعتراضات مردمی در ایران که ابتدا واکنشی به جان‌باختن مهسا امینی در بازداشت گشت ارشاد بود، شمار زیادی از زنان و دختران، به‌ویژه در شهرهای بزرگ مانند تهران، بدون حجاب اجباری در سطح شهر تردد می‌کنند. نظرسنجی «داده‌های باز ایران» که به تازگی منتشر شده است، نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از زنان و دختران ساکن تهران در آن روزها، حضور در خیابان را بدون حجاب اجباری تجربه کردند. اما این نخستین بار است که فرمانده مهم‌ترین نیروی سپاه پاسداران این شمار از زنان و دختران، به‌ویژه ساکنین پایتخت را علناً در شمار زنان «بی‌شرف» قلمداد می‌کند.

این بخش از سخنان اسماعیل قآنی در حالی که به‌طور مستقیم از شبکه خبر سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شد از برخی رسانه‌های نوشتاری و خبرگزاری‌های حکومتی حذف شد.

فرمانده نیروی قدس سپاه در سخنرانی روز سه‌شنبه خود بارها از واژگان «روسی، هرزه، تحفه، خائن، سگ دست‌پرورده خون آشام و تفاله‌های بی‌ارزش» در مورد آمریکا، عربستان، اسرائیل و گروه‌های مخالف حکومت جمهوری اسلامی در خارج از کشور استفاده کرد و ناسزاهایی مانند «خاک عالم بر سرتان» و «ای بی‌شرف‌ترین افراد» را بر زبان آورد.

او از جمله عربستان سعودی را «تفاله‌ای» نامید که به گفته او، «حتی ارزش ندارد که دشمن خطاب شود». اسماعیل قآنی، همچنین کشورهای اروپایی را متهم کرد که برای به ریاست‌جمهوری رساندن مریم رجوی در ایران تلاش می‌کنند.

او گفت: «یک زن روسپی جنایتکار را که دستش به خون ۱۷ هزار ایرانی و حتی بیشتر آلوده است، پیدا کرده و می‌گویند این تحفه روسپی پیشنهاد ما برای رئیس‌جمهوری ایران است، این هنرشان است.»

ادعای قآنی در حالی است که هیچ کشور اروپایی، مریم رجوی و سازمان مجاهدین خلق را به‌عنوان گزینه رهبری آینده ایران، معرفی نکرده است.

دولت آمریکا نیز ماه گذشته تاکید کرد که سازمان مجاهدین خلق را نماینده اسماعیل قآنی در سخنان خود خبرنگاران رسانه‌ها را نیز که به ادعای او، حتی «یک روز علیه ایران کار رسانه‌ای کرده باشند»، به صراحت تهدید کرد و گفت «آن‌ها ضربه خواهند خورد» و «یک روز نوبت آن‌ها هم می‌رسد».

اشاره او به رسانه‌های داخلی و خارجی است که مطالبات مردم ایران را به نحوی بازتاب داده‌اند. تهدیدهای صریح اسماعیل قآنی از این نظر حائز اهمیت است که نیروی قدس سپاه پاسداران در کنار سازمان اطلاعات نظامی سپاه پاسداران مسئول تدارک زیرساخت‌ها در عملیات ربایش و ترور مخالفان در خارج شناخته می‌شود. فرمانده نیروی قدس سپاه مدعی شد که جوانان معترض ایران فریب «سیستم‌های الکترونیک و فضای مجازی» را خورده‌اند اما «آمریکا حتی به آن‌ها هم ظلم می‌کند».

قتل مهسا امینی ۲۲ ساله در تهران؛ در نقطه‌ای که تنها ۸ کیلومتر با محل زندگی علی خامنه‌ای و حسینیه‌اش فاصله دارد. ۸ کیلومتر تا جایی که فرزند محبوبش، مجتبی، در حال تکمیل دوره فشرده حکومت‌داری برای فردای پس از مرگ او است.

درست ۳۱ سال پیش، در ابتدای رهبری خامنه‌ای، نوجوان دیگری نیز در ایران به دست نیروهای امنیتی کشته شد. آن نوجوان ۱۲-۱۳ ساله در مشهد کشته شد. در شهر زادگاه علی خامنه‌ای. در محله حاشیه‌نشین کوی طلاب در مجاورت حرم امام رضا. جایی که اگر انقلاب نشده بود احتمالاً علی خامنه‌ای و فرزندانش در همان جا زندگی می‌کردند. ولی انقلاب ۵۷ اوضاع را دگرگون کرده بود. خامنه‌ای «به برکت انقلاب» از خانه محقر و کلنگی پدرش با یک اتاق و یک زیرزمین در محله «بازار سرشور» مشهد به کاخ‌های حکومتی در پاستور نقل مکان کرده بود.

خانه پدری علی خامنه‌ای در مشهد با جایی که آن نوجوان در سال ۱۳۷۱ به دست نیروهای امنیتی کشته شد، کمتر از ۸ کیلومتر فاصله داشت. اخبار جنایت هم به سرعت به خامنه‌ای رسید. واکنش او هم سریع بود. وزیر امنیتی (وزیر اطلاعات و کشور) را به دفترش فراخواند و یک دستور مشخص داد: «سخت‌گیری با مردم معترض». سخت‌گیری و سرکوب همان‌هایی که اگر انقلاب نشده بود احتمالاً همسایه‌های دیوار به دیوار خانه‌اش در کوی طلاب مشهد بودند.

«قشر رذل اوباش چاقوکش»، «علف‌های هرزه‌ای که باید کنده شوند، درو شوند و دور انداخته شوند»؛ این‌ها بخشی از سخنان خامنه‌ای در روز ۲۰ خرداد ۱۳۷۱ است. شاید به‌منظر برسد که رهبر جمهوری اسلامی این تعبیر را برای توصیف نحوه برخورد با گروه‌های سازمان‌یافته جنایت‌کار به کار برده است. نه. خامنه‌ای این‌ها را برای توصیف مردم مشهد استفاده کرده که چند روز قبل از این سخنرانی در اعتراض به کشته‌شدن یک دانش‌آموز به‌دست نیروهای امنیتی در کوی طلاب مشهد دست به اعتراض زده بودند.

اعتراضات مشهد در روز ۹ خرداد ۱۳۷۱ از یک محله فقیرنشین در مجاورت حرم امام هشتم شیعیان آغاز شد. جرقه این شورش با دستور علی جنتی، استاندار وقت خراسان، برای تخریب خانه‌های کوی طلاب زده شد. کوی طلاب در محدوده خیابان طبرسی و در طرح گسترش حرم امام رضا قرار داشت. آیت‌الله خامنه‌ای و واعظ طبسی، تولیت آستان قدس از اصلی‌ترین حامیان طرح گسترش بارگاه امام هشتم بودند و کوی طلاب در قلب این طرح قرار داشت. زمین این محله که عموماً سکونت‌گاه افراد فقیر بود در دهه ۳۰ خورشیدی برای اسکان طلاب بی‌بضاعت در نظر گرفته شده بود. در سال‌های بعد برخی از طلبه‌ها سهم خود را به مردم عادی و کم‌درآمد فروخته و از آنجا خارج شده بودند.

در جریان تخریب این محله در روز ۹ خرداد ۷۱، پسر نوجوانی که از مدرسه به خانه بازی‌گشت در جریان تیراندازی ماموران پلیس کشته شد. قتل این نوجوان مانند قتل مهسا در ۳۰ سال بعد، سبب شعلهور شدن اعتراضات شد.

از نیمه‌شب و با هجوم گسترده نیروهای رزمی سپاه خراسان و استان‌های همجوار، مردم به شدت سرکوب شدند و روز بعد شهر مشهد به کنترل سپاه درآمد.

خاطرات هاشمی رفسنجانی در روز ۱۰ خرداد ۱۳۷۱ یعنی یک روز پس از شورش در کوی طلاب مشهد به‌روشنی مدل ذهنی و شیوه حکمرانی خامنه‌ای بر «رعایا» را نشان می‌دهد: «رهبری امروز با احضار وزرای مربوطه، دستور سخت‌گیری داده‌اند.»

در نتیجه این دستور خامنه‌ای یک روحانی ۳۲ ساله (در آن تاریخ) به نام «ابراهیم رئیسی» به عنوان «نماینده ویژه رئیس قوه قضائیه» به مشهد فرستاده شد تا دستور علی خامنه‌ای را اجرا کند.

بیش از ۳۰۰ نفر در جریان اعتراضات دستگیر شده بودند. از میان آن‌ها چهار نفر انتخاب شدند. ظرف یک هفته در یک دادگاه فوق‌العاده این چهار نفر به اعدام محکوم شدند و ابراهیم رئیسی نیز به نیابت از رئیس قوه قضائیه حکم اعدام آن‌ها را تأیید و با قید فوریت به اجرای احکام فرستاد.

چند ساعت بعد، درست در سحرگاه روزی که خامنه‌ای در حسینیه‌اش با فراخواندن کارگزاران نظامش در حال بیان روایت خودش از این رویداد بود، چهار معترض دستگیر شده همان اعتراضات با حکم ابراهیم رئیسی، در زندان وکیل‌آباد مشهد به دار کشیده شدند.

معترضانی که اعدام شدند چهار نفر به نام‌های جواد گنج‌خانلو، غلامحسین پور شیرزاد، علی صادقی و حمید جاوید بودند که بنا به اعلامیه دادگاه انقلاب مشهد جرم‌شان «آتش زدن قرآن، آتش زدن سازمان تبلیغات اسلامی و تخریب ادارات دولتی» بود. دادستان وقت مشهد نیز در توضیح این احکام مدعی شده بود که معترضان با «اسلام، قرآن و انقلاب اسلامی ضدیت داشته‌اند.»

در روایت علی خامنه‌ای از این اعتراضات نه نامی از نوجوان کشته‌شده مشهدی برده شد و نه حتی ذره‌ای شماتت نیروهای امنیتی به دلیل کشتار و سرکوب مردم بی‌دفاع:

«ضدانقلاب وارد ماجرا می‌شود. منتها از زمینه‌های فاسد و مرداب‌های گندیده استفاده می‌کند. این اراذل و اوباشی که گفته شد، بعضی تعجب نکنند. چنین افرادی وجود دارند: یک قشر رذل اوباش چاقوکش، مفت‌خورهای لاشخورهای جامعه که اقلیت معدودی هستند و دستگاه‌های انتظامی باید با این‌ها برخورد کنند. مثل علف هرزه، باید این‌ها را بکنند و درو کنند و دور ببندازند. آن پس‌مانده استکبار می‌رود به سراغ این‌ها؛ با یک لقمه‌ای، با یک غارتی، با یک حرکت زشت آشوبگرانه، این‌ها را تطمیع و هدایت می‌کند. این‌جا برو، این کار را بکن، آن کار را بکن، سازمان تبلیغات را بزن، چه بکن... این‌ها هستند. هدایت به وسیله ضدانقلاب معدود، مخفی و نقابدار است که پشت گروه‌های رذل و اوباش پنهان می‌شود و کار به دست چنین افرادی صورت می‌گیرد. البته ممکن است بهانه‌اش را یک روز در برخورد با شهرداری پیدا کنند، یک روز در رامبدان فلان خیابان پیدا کنند و یک روز در یک چیز بیخود دیگر. هر روز ممکن است یک بهانه به وجود بیاورند و ایجاد کنند. وقتی بخواهند کاری را بکنند، می‌کنند.»

طرفداران رهبر جمهوری اسلامی از لحظه بعد از جنایت سال گذشته و قتل مهسا امینی دو دسته شده‌اند. تعدادی مانند خبرگزاری فارس وابسته به سازمان بسیج، متوسل به سقراط و قانون‌گرایی‌اش شده‌اند و می‌گویند «حجاب، قانون است و هر حکومتی در مقابل نقض قانون می‌ایستد.» عده‌ای دیگر به افسانه «بی‌اطلاعی رهبری»، «مخالفت خامنه‌ای با این اقدامات»، «مخالفت خامنه‌ای با گشت ارشاد» و «خون دلی که رهبری از این اقدامات نابخردانه می‌خورد» متوسل شده‌اند.

شاید یکی از آموزش‌های علی خامنه‌ای به فرزندش، «مدیریت گوش و زبان» باشد. خامنه‌ای گوش و هوش ویژه‌ای دارد. گوش‌ی دارد که می‌تواند اگر خواست، صدای اعتراضات را نشنود، می‌تواند به اقتضای ضرورت، خواسته‌های معترضان را متفاوت از آنچه می‌گویند، بشنود و البته هوشی دارد که می‌تواند چنان صحبت کند که هم فرمان سرکوب و کشتار داده باشد و هم مواد لازم برای تبرئه خودش و فرار از مسئولیت فراهم کند.

این مدل رهبری خامنه‌ای و البته همه دیکتاتورها در تاریخ بوده است. او در خلوت فرمان سرکوب شدید و بی‌رحمی مطلق می‌دهد. در سخنرانی‌هایش در کنار تکرار این فرمان سرکوب، دو سه جمله مبهم درباره رعایت حقوق مردم و مدارا هم می‌گوید که راه برای شانه خالی کردن از مسئولیت در زمان ضرورت هم داشته باشد.

طرفدارانش به اقتضای موقعیت، به یکی از این دو سمت سخنانش متمایل می‌شوند. وقتی راه را باز ببینند و چاقو در کف داشته باشند، فرمان سرکوب خامنه‌ای چراغ راهشان است و وقتی افکار عمومی و فشار بین‌المللی آن‌ها را در تنگنا قرار داد به بخش «مدارا و محبت» در سخنرانی‌های خامنه‌ای روی می‌آورند.

ولی موضوع روشن است. نیروهای امنیتی و دستگاه سرکوب در جمهوری اسلامی بدون اشاره علی خامنه‌ای هیچ کاری انجام نمی‌دهند.

وجود «نیروهای خودسر» که «بی‌اذن و اطلاع رهبری» دست به جنایت زده‌اند، روشنفکران را کشته‌اند، به‌صورت زنان اسید پاشیده‌اند، گشت ارشاد راه انداخته‌اند، اعدام کرده‌اند، در خارج از کشور مخالفان سیاسی را ترور کرده‌اند، روایت دوران تنگنا و فشار افکار عمومی و فضای بین‌المللی است.

ادعای وجود «نیروهای خودسر» یا «بی‌اطلاعی رهبری» همان راه فراری است که هواداران رهبر جمهوری اسلامی و دستگاه پروپاگاندای رسانه‌ایش برای او فراهم می‌کنند تا مسئولیت مستقیم خامنه‌ای در این جنایات را لاپوشانی کنند. توثیت روز دوشنبه ۲۸ شهریور ۱۴۰۱، مهدی فضائلی، عضو دفتر علی خامنه‌ای و مشاور رسانه‌ای مجتبی خامنه‌ای دقیقاً بیان صریح همین موضوع است. او در توثیت نوشت که برای آن‌هایی که در اعتراض به قتل این دختر جوان به خیابان آمده‌اند، «مهسا امینی بهانه است، اصل نظام نشانه است».

این سخن درستی است. در مدل «حکومت وحشت» مهم آن است که چه کسی در نهایت از دیگری می‌ترسد. نشانه ترسیدن هم کوتاه آمدن از موضع است. اگر حاکمیت از اعتراضات مردم بترسد و در یک مورد خاص از موضعش کوتاه بپاید، سیل خواسته‌ها آغاز می‌شود و نمی‌تواند دیگر جنبه‌های دیکتاتوری‌اش را هم با حکومت وحشت حفظ کند. خامنه‌ای می‌داند اگر در مقابل حجاب یا هر خواسته دیگری عقب‌نشینی کند و مردم بدانند که پادشاه لباسی به تن ندارد، دیگر نمی‌تواند با سرکوب و ارباب، دیگر خواسته‌های مردم را عقب براند و به همین دلیل هیچ نرمشی از خود نشان نخواهد داد.

پیروزی مردم نه تنها در موضوع حجاب، بلکه در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پایان «حکومت وحشت جمهوری اسلامی» است و خامنه‌ای نمی‌خواهد خودش و فرزندش از طعم شیرین «حاکم مطلق‌العنان» بودن محروم شوند.

اکنون بیش از هر زمان دیگری از تاریخ ایران، چه برای حکومت و چه برای عموم شهروندان، پنهانی بودن خشونت علیه زنان دیگر بهانه موجهی برای نادیده گرفتن آن نیست. خشونت علیه زنان برخلاف آنچه القا می‌شود امر پنهانی نیست. به‌ویژه گرایش‌های ارتجاعی مردسالار حاکمیت پس از جنبش انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، با هدف انتقام‌گیری از زنان آزاده و انقلابی شدت گرفته است. حکومتی که برای بقای نکت‌بار خود به هر ترفندی، هر دروغی، هر تهمتی و جنایتی متوسل می‌شود. برای نمونه حملات شیمیایی به مدارس دخترانه در سراسر کشور!

حتی ارقام کشتن یک انسان به‌خاطر جنسیتش در یک سال گذشته در جامعه ایران، بسیار تکان‌دهنده است. وقتی خشونت را تنها عکس‌العمل ممکن «ناموسی» و «غیرت مردانه» می‌بینیم، دست جنایت‌کاران مردسالار حکومتی و غیرحکومتی را باز می‌گذاریم.

در نزد حکومت‌های دیکتاتوری و گرایش‌های مردسالار، مرد مالک زن و بدن زن، و زن مایملک و «ناموس» مرد قلمداد می‌شود. مردسالاری این تعریف را تحت عنوان حمایت از زنان در برابر مردان متجاوز جا می‌زند. اما در واقعیت این تعریف خود مولد خشونت بی‌رویه علیه زن است. ناموس در حقیقت مفهومی است که نظام مردسالار از طریق آن، با سلب آزادی جنسی از زنان و دختران، دایره حرکتی زنان در اجتماع را وابسته و تحت کنترل مردان «سرپرست» و کنترل زندگی جنسی یک زن را مسئولیت این مردان تعریف می‌کند. در این تعریف، هویت و مردانگی یک مرد نیز وابسته به توانایی او در کنترل این بدن و حفاظت از «ناموس» است و هر خشونتی در این راه توجیه‌پذیر است.

مردسالاری علاوه بر تحمیل مفاهیم «آبرو» و «غیرت» به زندگی و تصمیم‌های زنان، حفظ مردانگی مرد را، به‌عنوان ستون اصلی «سرپرستی» و منبع اصلی تامین اقتصاد خانواده، در اولویت اصلی قرار می‌دهد.

در یک قرن گذشته جامعه ما، روزانه زیر بمباران ارزش‌های مردسالارانه زیسته کرده است. مفهوم ناموس مدام از طریق رسانه‌ها و حتی در آثار نویسندگان و کارگردانان و شاعران سرشناس در گوش ما تکرار می‌شود. همه به بهانه انعکاس واقعیت جامعه مدام زن را ناموس مرد و مرد را کسی که برای حفظ ناموسش از کشتن هم بی‌می‌دارد تصویر می‌کنند. تصویری که بدون این‌که مردسالاری را زیر سؤال ببرد، تنها به تقویت آن کمک می‌کند.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای این بمباران، عادی‌سازی مردسالاری به‌عنوان سنگ بنای تعادل در جامعه و به چالش کشیدن آن به‌عنوان تهدید تعادل است: «اگر همه مثل شما فمینیست‌ها فکر کنند که دیگر سنگی روی سنگ بند نمی‌شود.» مردسالاری و حکومت مردسالار اسلامی، زنان را به دو دسته «زن خوب» و «زن بد» تقسیم می‌کند و «زن بد» را مستحق خشونت و حتی مرگ می‌داند. در کتاب‌های مذهبی، فیلم‌ها و سریال‌ها و پورنوگرافی سهل‌الوصول، می‌توانید نمونه‌های این تقسیم‌بندی را به وضوح ببینید. کافی‌ست یک زن بخواهد مطابق میل خود سخن بگوید یا فکر و عمل کند، آنگاه مستحق «عکس‌العمل» خشونت‌آمیز شمرده می‌شود. هم‌زمان چند فیلم و سریال یا موارد واقعی می‌توانید نام ببرید که در آن تن‌فروشان را آزار داده و کشته‌اند بدون این‌که قاتل در دادگاهی محاکمه شده باشد؟



پس از قتل رومینا اشرفی، صداهای پراکنده برای پدری «مجبور شده» دخترش را بکشد دل سوزانند. عده‌ای هم بر سر جنازه دختر نوجوانی که پدرش سرش را با داس بریده و آن را مشیت الهی خوانده، «خیرخواهانه» او را سرزنش و

آرزو کردند کاش رومینا با بهمن خاوری دوست نمی‌شد تا جانش را از دست ندهد. یکی دیگر از واکنش‌های جالب‌توجه دیگر هم به پرونده مبهم قتل میترا استاد به دست محمدعلی نجفی (که سابقه پست‌های بالائی چون وزارت در دولت‌ها و ریاست شهرداری تهران در کارنامه خود دارد) برمی‌گردد. پس از قتل این زن، برخی بلافاصله در وصف فضایل اخلاقی نجفی یادداشت نوشتند، چنان‌که گوئی که هرگز هیچ قاتل، آزارگر یا سایکوپتی با ظاهر موجه وجود نداشته و هرگز هیچ مرد تحصیل‌کرده‌ای در خلوت زنش را کتک زده و آزار نداده یا گوئی تاریخ عریض و طویل فیلسوفان و هنرمندان و متفکران و دانشمندان و تاریخ‌نویسان زن‌ستیز به یکباره محو شده و هزاران سال شکنجه و تحقیر و بی‌ارزش شمردن زنان که دامنه آن به همین لحظه‌ای که در آن هستیم نیز می‌رسد، ابداعی خیالی باشد.

چند صد زن باید بت دیار نیستی فرستاده شوند تا دست‌کم مردانی که متعصب و خشونت‌گر نیستند و چه بسا به‌خاطر عدم تمایل به خشونت، زیر فشار مردانگی مسموم قرار دارند، متوجه شوند که خودسوزی زنان اراده و مرگ آن‌ها تقدیرشان نیست و نسبت به جلوگیری از آن مسئولیت دارند؟

جامعه به قتل کودکی با داس، به خودسوزی دختری که به صرف «خواستن» برابری برای تماشای یک مسابقه فوتبال در ورزشگاه بازداشت شده، به تجاوز و قتل کودکی که قاتلش خود فرزند دختر دارد، واکنش نشان می‌دهد. اما اگر یک عنصر تکان‌دهنده در کنار این قتل‌ها (سحرخداپاری را هم مقتول نظام مردسالار جمهوری اسلامی در نظر بگیریم) نباشد، آن را قتلی مشابه با قتل مردان می‌بیند. مردمی که تمام مسیرهای تغییر قانون را به روی خود بسته می‌بینند، «در میان این همه مصیبتی که آوار شده»، مسائل هولناکی چون ازدواج کودکان، خودسوزی زنان به‌خاطر تعصب مردسالارانه و قتل‌های «ناموسی» را هم به‌صورت تقدیری ناخواسته می‌پذیرند و می‌گذرند و از خود سلب مسئولیت می‌کنند.

واقعا چند هزار زن باید خاک شوند تا دست‌کم مردانی که متعصب و خشونت‌گر نیستند و چه بسا به‌خاطر عدم تمایل به خشونت، زیر فشار مردانگی مسموم قرار دارند، متوجه شوند که خودسوزی زنان اراده و مرگ آن‌ها تقدیرشان نیست و نسبت به جلوگیری از آن مسئولیت دارند؟ چه اتفاقی باید بیفتد تا بفهمیم که شکل خوش‌خیمی از ناموس و غیرت وجود ندارد و حتی «بی‌خطر»‌ترین دشنام‌های جنسی هم این «فرهنگ» مسموم را تقویت می‌کنند؟ چند کودک باید در قالب ازدواج فروخته شده و مورد تجاوز قرار بگیرند تا مردان جامعه جلوی نگاه جنسی به کودکان موضع‌گیری کنند؟

یکی از دلایل مهم ناپایداری اعتراض به خشونت علیه زنان در ایران، سلب مسئولیت از مردان در مسائل زنان و جدا کردن مطالبات زنان از مطالبات عمومی‌ست. کم‌ارزش تلقی کردن زنان، محدود کردن آن‌ها به آشپزخانه و رختخواب مردان و دیگر نقش‌های کلیشه‌ای، گناه‌آلود دیدن بدن زن و حفاظت از ارزش‌هایی که به خشونت علیه زنان و فرودستی آن‌ها در اقتصاد و اجتماع منجر می‌شود، به وضع پایدار و «طبیعی» تبدیل شده و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، هر حرکت روبه‌جلوئی را به سمت برابری، متوقف می‌کند و فرو می‌نشاند.

با این‌وجود زن‌ستیزی حاصل نرم‌ها، قوانین و قواعدی‌ست که توسط مردان به ویژه مردان حاکم بر جامعه، نوشته و حفظ و اجرا می‌شود. در جامعه‌ای که خانه به خانه آن، نقشی هر چند نامرئی از مردسالاری از خود دارد مگر آن‌که مردی بیدار در آن خانه زندگی کند، در فضائی که زنان یا به سکوت وادار می‌شوند یا صدایشان جدی گرفته نمی‌شود، مردان دست کم در انفعال نسبت به خشونت علیه زنان، در سکوت در مقابل آزار زنان و سکسیسم (تبعیض جنسیتی) روزمره، در بازنگری تعریف خود از مردانگی و دادن آگاهی به هم‌جنسان‌شان نسبت به خشونت علیه زنان، در همدست‌نشدن با قوانین غیرانسان و زن‌ستیز و آزادی‌ستیز جمهوری اسلامی علیه زنان، مسئولند.

چرا در جامعه ما، به صورت کلی خشونت علیه زنان نادیده گرفته می‌شود؟ علاوه بر جمهوری اسلامی، همه کسانی که به هر طریقی رابطه نابرابر قدرت میان زن و مرد در ایران را حفظ کرده‌اند یا به حفظ آن راضی‌اند، کسانی که وضعیت حال حاضر زنان در ایران را وضع «عادی» می‌بینند و تغییر آن را در زبان، تفکر و رفتار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نسبت به زنان و دختران، حیاتی نمی‌دانند، بخشی از این مسئله‌اند.

مبارزه با خشونت علیه زنان، فقط مسئولیت جنبش زنان و فعالان حقوق زنان نیست، وظیفه همه جنبش‌های اجتماعی و همه مردان و زنان و دیگر جنسیت‌هاست.

بی‌تردید جمهوری اسلامی رفتنی است اما فرهنگ مردسالار جان سخت است و همواره در زیرپوست جامعه بازتولید می‌شود به همین دلیل، باید بی‌وقفه مردسالاری را مورد نقد قرار داد و بر برابری زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زندگی مشترک تاکید ورزید تا پیرامون آن یک افکار عمومی قوی آزادی‌خواه و برابری‌طلب شکل گیرد تا در آینده جامعه ایران، هیچ کسی و هیچ نیروئی جرات نکند به زن به عنوان انسان «جنس دوم» نگاه کند!

جمعه بیست و پنجم اسفند-حوت- ۱۴۰۲-پانزدهم مارچ ۲۰۲۴